

## صنعتی ، نویسنده ئی از کرمان ☆



حرف و گفت و صوت را بر هم زنم  
تا که بی این هر سه با تو دم زنم  
«مثنوی مولوی»

عبدالحسین صنعتی زاده کرمانی فرزند  
حاج علی اکبر صنعتی در نوزدهم ذیقعد  
۱۳۱۳ هجری قمری در شهر کرمان بدینا  
آمده و در سال ۱۳۵۲ هجری شمسی در شهر  
پاریس در گذشته است .

از مرحوم صنعتی زاده آثار مکتوبی  
بجای مانده که همه آنها در زمان حیات و  
بهمت خودش بچاپ رسیده اند و این آثار  
عبارتند از :

۱ - دام گستران یا انتقام خواهان مزدك ۲ - مانی نقاش ۳ - سیاه پوشان یاداستان  
ابومسلم ۴ - عالم ابدی ۵ - سلحشور ۶ - رستم در قرن بیست و دوم ۷ - فرشته صلح یا  
قتانه اصفهانی ۸ - مجمع دیوانگان ۹ - چگونه ممکن است ممتول شد . ۱۰ - نادر فاتح  
دهلی ۱۱ - روزگاری که گذشت یا اتویوگرافی .

بعضی از این آثار بیش از یک بار به چاپ رسیده اند . (دام گستران یا انتقام خواهان  
مزدك) نام اولین کتاب او است که اولین جلد آن به سال ۱۳۳۹ هجری قمری در بمبئی  
چاپ شده است و چنین بنظر می رسد که صنعتی زاده اولین اثر خود را ده سال قبل از چاپ  
نوشته یعنی به سال ۱۳۲۹ هجری و در این روزگار مؤلف جوانی شانزده ساله بوده است  
و جلد دوم دام گستران با مقدمه مرحوم مجتبی مینوی به سال ۱۳۰۴ ه . ش در تهران به  
زیور طبع آراسته گردیده است ، همچنانکه گویا کتاب مجمع دیوانگان در دو مجلد و در  
دو نوبت چاپ شده است که متأسفانه از جلد دوم آن اطلاع صحیحی در دست نیست و تنها  
تحقیقات و نوشته های بعض محققان حکایت از آن دارد که این کتاب در دو مجلد چاپ  
شده است .

کسانی که بر آثار صنعتی زاده مطلبی نوشته اند مستشرقان و ایران شناسانی هستند که  
در تاریخ ادبیات ایران تحقیق نموده اند: ادوارد براون در جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران

\* خطابه ای است که در کنگره تحقیقات ایرانی در کرمان ایراد شده . (۲۵ - ۳۱)

از دام گستران سخن گفته ، بازیل نیکیتین خاور شناس روس و عضو انجمن آسیائی فرانسه از چند اثر صنعتی زاده در هجدهمین کنفره بین المللی خاورشناسان در ۱۹۳۱ میلادی در لایدن هلند گزارشی داده ، بر تنش در کتاب خلاصه تاریخ ادبیات ایران چاپ لنینگراد سال ۱۹۲۸ میلادی از کتاب مجمع دیوانگان نام برده و بنا به نوشته بازیل نیکیتین در مقدمه چاپ سوم کتاب نادر فاتح دهلی ، جایکین خاورشناس شوروی قسمتی از کتاب خود به نام (ادبیات ایران جدید) را به شرح آثار صنعتی زاده اختصاص داده به علاوه ماخالسکی محقق ادبی لهستان در تحقیقات و مطالعات خود راجع به ادبیات جدید ایران که به سال ۱۹۵۲ میلادی با خلاصه‌ای به زبان فرانسوی نشر داده است ، در میان ۲۷ نفر نویسندگان جدید ایران صنعتی زاده را در وصف طبیعت دارای ذوق و قریحه ممتاز شناخته است و نوشته‌های او را به حقیقت گوئی و توییج میهن پرستی و دارا بودن تمایلات و احساسات بین المللی مشخص ساخته است و مؤلف این آثار یعنی صنعتی زاده کرمانی را یکی از نمایندگان بررژوآزی ترقیخواه و دارای روح میهن پرستی دانسته است .

استاد فقید مشهور پرفسور میزورسکی هم در خطابه‌های خود در انجمن مطالعات ایرانی در پاریس از آثار صنعتی زاده کرمانی نام برده است . و در آخر باید از ایران شناس معروف دیگری به نام یان ریپکا نام برد که آثار او را خواننده و از بعضی آنها وصفی انتقادی نموده است .

اما از میان نویسندگان و محققان و استادان ایرانی جمال زاده نویسنده دانشمند و مشهوری که خداوند عمر شریفش را دراز فرماید بر رمان ( رستم در قرن بیست و دوم ) صنعتی زاده به سال ۱۳۱۶ هـ . ش مقدمه‌ان نوشته و کتاب صنعتی را با چند کتاب اروپائی از جمله کتاب افول غرب اسپنگلر مقایسه‌ئی مختصر نموده است .

اما استاد فقید کم نظیر ادب فارسی مرحوم مجتبی مینوی طاب ثراه که یادش همواره گرامی است ، به سال ۱۳۰۴ هـ . ش بر جلد دوم کتاب دام گستران مقدمه‌ای نوشته و در پنجاه و دو سال پیش از این ، به روش علمی و دور از تعارفات معمول ، دام گستران را نقد کرده است . استاد فقید در همین مقدمه جلد دوم نوشته است :

« .... شك نیست بین مطالب این کتاب با آنچه در تواریخ معتبره راجع به کیفیات جنگلهای عرب و عجم و زمان کسین یزدگرد و قتل عمر خایفه ثانی و غیرها است ، اختلافاتی مشاهده می‌شود ولی با این همه نه تنها داستان نویسان ، بلکه حتی کسانی که در دو سه قرن اخیر به تألیف کتابی به زبان فارسی ، بخصوص در رشته تاریخ پرداخته‌اند ، چنان مواد و موضوعات را تحریف و تخلیظ کرده و بی سند و استقصاء بر واقع و حقیقت افزوده‌اند که می‌توان گفت تاریخ را مسخ کرده‌اند . در این مورد باید توجه داشت که غرض نویسنده تاریخ نویسی نموده و در کتب رمان و غیر جدی ، که بمنظور زنده کردن مفاخر تاریخی با تحریک احساسات نوشته می‌شود ، تتبع و تحقیق زیاد و تطبیق کامل مطالب با حقیقت و واقع ، چنانکه شأن تاریخ نویسی است ، ضرورت ندارد و ما بخوبی میدانیم که نه تنها در ایران بلکه در ادبیات جهان کسانی که به قصد رمان نویسی قلم بدست گرفته و نامبرای تاریخی را بر روی آثار و قهرمانان خود گذارده‌اند ، بیش از آنکه در بند رعایت حقایق تاریخی باشند کوشیده‌اند

که صحنه‌های پرماجرا و زنده بیافرینند تا داستان هرچه بیشتر جالب و شیرین ر سرگرم‌کننده باشد.

نویسنده رویه‌مرفته توانسته است در این داستان منظورات اصلی خود یعنی انحطاط اخلاقی و اجتماعی و فساد معنوی ایرانیان را در دوران فتوحات اعراب مسلمان تشریح کند و بخوبی نشان دهد که چه عواملی باعث شد که حاملین قرآن توانستند در اندک مدتی به شاهنشاهی عظیم ساسانی مسلط گردند و این همان حقیقت است که دانشمندان مکرر از آن سخن گفته‌اند.

نیمه اول کتاب بسیار منقوش و مشوش است و اغلاط لغوی و چاپی زیادی در آن راه یافته نویسنده خود بر این نکته واقف بوده و بگفته خود «برای ارائه افکار جوانی و داشتن یادگاری از دوره صباوت از اصلاح انشاء و مطالب آن صرف نظر کرده»، حتی میل نداشته نیمه دوم کتاب را طبع کند و این پس از نشر جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد براون و شرحی که در آن کتاب راجع به داستان دام‌گستران آمده و نیز به تشویق و اصرار مجتبی مینوی بوده که به طبع نیمه دوم اجازه داده است.

در کتاب از صبا تا نیما تألیف یحیی آرین‌پور در جلد دوم که بدو مبحث آزادی و تجدد فصل بندی شده است از کتب صنعتی زاده در کتاب چهارم زیر عنوان تجدد و وصف شده است و دام‌گستران را در فصل رمانهای آموزشی و تاریخی و مجمع دیوانگان را در فصل رمانهای اجتماعی ذکر کرده‌اند.

اهمیت واقعی نوشته‌های صنعتی زاده کرمانی بطور قطع در کتاب (روزگاری که گذشت) جلوه تابناکی دارد و می‌توان این کتاب را بهترین اثر او دانست زیرا این اثر در واقع کتابی است که در دوره‌ای بحدود هفتاد سال گوشه‌هایی از زندگی واقعی و حقیقی مردم عادی شهر کرمان را می‌نمایاند، به علاوه متضمن شرح حال و بیان عقائد و آراء کسانی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی، شیخ احمد روحی کرمانی، میرزا آقاخان کرمانی، افضل‌الملک کرمانی، میرزا غلامحسین ناشر روزنامه دارالامان کرمان، آقا میرزا محمد ناظم الاسلام کرمانی نویسنده تاریخ بیداری ایرانیان، حاج میرزا احمد کرمانی و دوستش میرزا رضای کرمانی و بالاخره مرحوم حاج شیخ هادی نجم‌آبادی تهرانی، دکتر دادسن طبیب انگلیسی مقیم کرمان دانشمندی نصرت السلطان حاکم مشروطه و آزادیخواه کرمان، و حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی است. و شرح ملاقات پدرش بامیرزا آقاخان کرمانی و سید جمال‌الدین اسدآبادی در اسلامبول و ملاقات حاج شیخ هادی نجم‌آبادی در تهران گوشه‌ای از تاریخ حیات ملی ملت ایران است.

کتاب روزگاری که گذشت بقول خود مولف (اتوبیوگرافی) است و البته نباید توقع داشت که در کتاب سرگذشت نامه‌ای به تفصیل و با ذکر جزئیات احوال و آثار کسانی بطور دقیق ذکر شده باشد اما کمابیش اشارات و شرح ملاقاتها و اطلاع از احوال شخصی و خصوصی این کسان، تلاشها، خوب و بدهای زندگی آنان، برخورد آراء و عقائدشان با دستگاههای حاکمه و مردم و با خود مولف و حب و بغضی که این و آن بدانها داشته‌اند و سخنانی که گفته‌اند یا نوشته‌اند و سرانجام رنجها و فقرها و محرومیتها و مسائل و مشکلات آنها که بوسیله صنعتی-

زاده در این کتاب بازگوشده است می تواند کلید مطالعات تحقیقی برای بررسی وضع اجتماعی آنروزگار کرمان و ایران باشد. این کتاب که بروح جوانمردی پینه دوز که نامش محمد علی بوده است تقدیم شده است ، مقدمه ندارد و ذیل عنوان مقدمه در روی يك صحیفه تنها يك بیت از مثنوی مولانا جلال الدین محمد مولوی چاپ شده است :

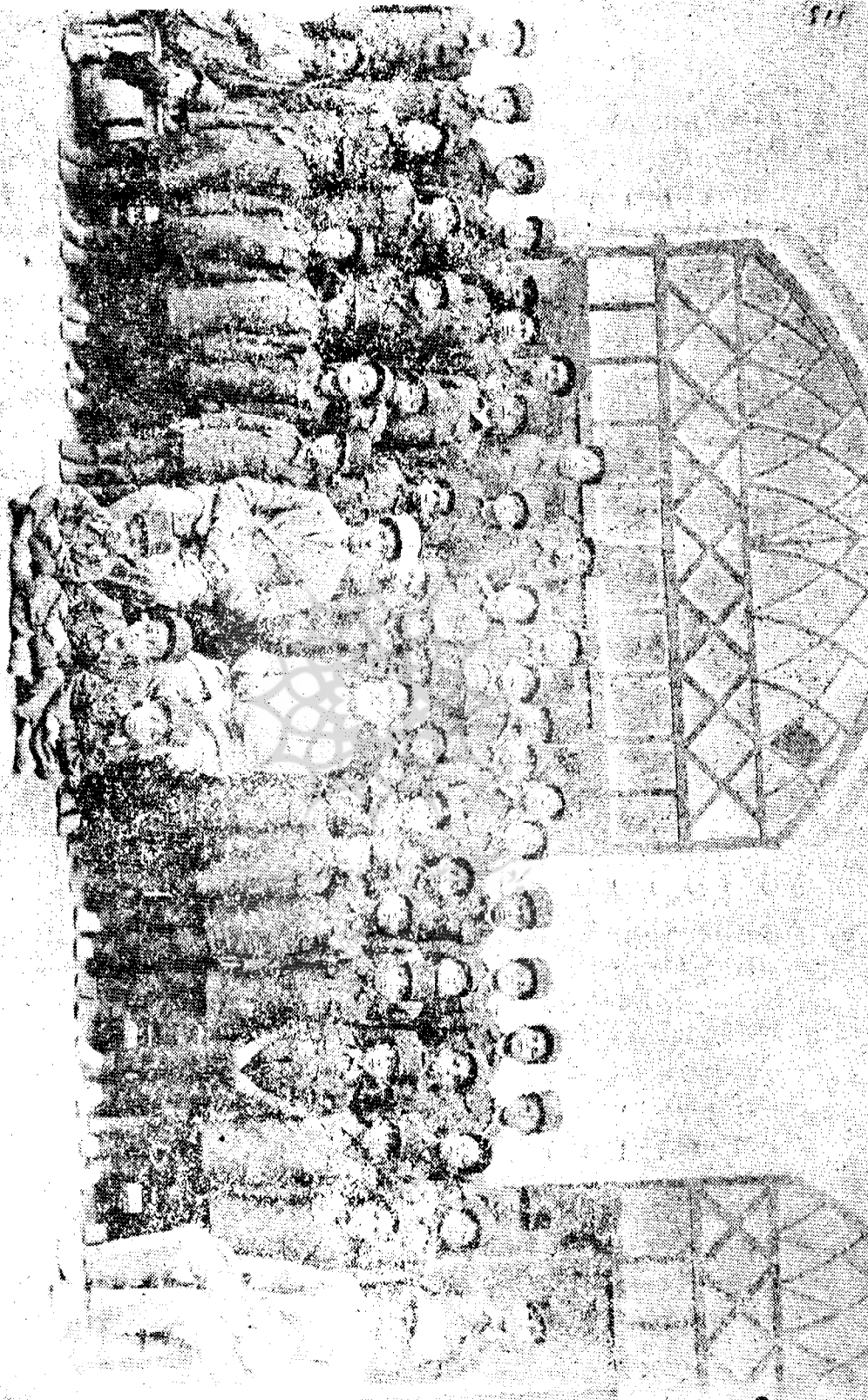
حرف و صوت و گفت را برهم زخم تا که بی این هر سه با تو دم زخم

وبلافاصله فصل اول کتاب زیر عنوان (مدرسه من) آغاز شده است و در صفحات نخستین همین فصل است که بعضی اعلام مناطق کرمان مانند (کوه باداموئی ها) و میدان گنجلی خان و برخی لغات از فرهنگ عوام مانند (بته) و (درمون) بچشم می خورد.

صنعتی از زندگانی پررنج و ملال خانواده خودش ، پدرش وجدش آغاز سخن می کند و در واقع خانه کوچک يك اطاقی دوراز شهر گلین و بی دروپیکر پدراشتنوی ، دانای ، چاره جوی ، مردم دوست خود را نمونه ای از زندگی مردم کرمان می داند که پدرش بصورت رئیس يك خانواده فقیر متوسط آبرودار کرمانی در تلاش زندگی، خدمت ، تحمل ، قناعت ، مبارزه با ظلم و بیاداد و فساد ، بی امان بدون آنکه بداند ، و تحت تأثیر خلیقات منهبی و روحی خانوادگی خود کوشش ها می کند تا آسایش خانواده اش را فراهم سازد و لقمه نانی بخور و نمیر بارنج فراوان بدست آورد و اگر بتواند با اداره یتیم خانه ای از رنج مردم بکاهد و خدمتی در راه خدا انجام دهد ولی مشکلات و مسائل اداری و اقتصادی و اجتماعی و بی قانونی و ظلم و جور نه چندان است که فرصتی ورمقی باو بدهد و هر چه می رسد پنبه می شود .

پدر صنعتی زاده ، حاجی علی اکبر صنعتی است و بعدها تاجر خورده بانی می شود اما وضع جدش حاجی عبدالملی پنبه فروش نیز آنچنان که از زبان پدرش می شنود از وضع پدرش بهتر نبوده است . صنعتی مختصری از رنجهای بی شمار کودکی خود را در همین کتاب بازگو میکند حالا از روی کتابش و از زبان و قلم خودش بشنویم و بخوانیم :

... با آنکه چهار پنج سال بیشتر نداشتم تمام کوچه و بازار و مساجد معروف شهر را می شناختم و همه جا را با بچه های دیگر که آنها هم از مکتب خانه گریخته بودند پرسه میزد ، یکی دو ساعت بعد از ظهر گرسنه و تشنه با لب های داغ بسته و صورت برافروخته بخانه می آمدم . معمولا الاغ سواری را بسیار دوست می داشتم ، آنوقت برای آنکه الاغ خالی پیدا کنم و سوار شوم همه روزه اول وقت در روی میدان گنجلی خان که دهاتیان و کوه باداموئی ها بارهای بته و درمون را برای فروش بشهر می آوردند و الاغها را سر آخورها بسته و آن چهارپایان مشغول گاه خوردن بودند ، حاضر شده همینکه بار بته ای را کسی به چند قران می خرید من فوراً بچلو آمده و می گفتم حاضر من این بار بته را برده ریسمانها و الاغ را پس بیاورم فروشنده و صاحب الاغ هم از خدا میخواستند که کسی مجانی این کار را انجام دهد و من با بارهای بته و الاغهاو خریدار بسوی خانه ای که بایستی بارها در آنجا خالی شود روان میشدیم ، با سرعت بارهای بته را خالی کرده و با اتفاق سایر رفقا و هم بازیها سوار الاغها شده بجانب میدان گنجلی خان مراجعت میکردیم هر چه بخواهم درجه سرور و خوشحالی خود را از اینکار شرح دهم کم نوشته ام و مضحک تر از همه اینکه یک نفر ما شمر و یک نفر دیگر ابن زیاد و یک نفر امام حسین می شدیم و با سرو صدا و هیاهو در کوچه های تنگ و باریک مدتی بکار تعزیه مشغول می گشتیم و صاحبان الاغ



این عکس در حضور حضرت اجل آقای انصاری رئیس محترم معارف و اوقاف و جناب عینی اکبر صهیبی مؤسس دبستان صهیبی ارباب کرمان در اول خرداد ۱۳۱۲ برداشته شده است

های بار کس و بته فروش را در انتظار میگذاریم.

و از زبان پدرش شنیده است که دوران کودکی خویش را برای او تعریف کرده است :  
 «... روز بروز نحیف تر و لاغر تر می‌شدم و چون ماهها بحمام نرفته بودم و لباسی هم که  
 بتوانم عوض کنم نداشتم سرپای بدنم را ناراحتی فرا گرفته بود و چنان در عذاب بودم که بیشتر  
 شبها بخواب نمی‌رفتم . زن پدرم هم مرا ندیده گرفته مثل آنکه من در عالم خلق نشده بودم .  
 شبی مادرم را خواب دیدم ، دستهای خود را بگردن او افکندم ، از بوی جانم رمقی گرفت و  
 زار زار گریستم و باو گفتم ای مادر خیلی بد کردی که مرا تنها گذارده رفتی و او مرا بوسید  
 و وقتی که از خواب بیدار شدم متکائی که زیر سرم بود از اشک چشمم خیس شده بودم نمیدانم  
 چرا پدرم بی آنکه بفکر من باشد اینطور مرا بی‌سروسامان گذارده و بمکه رفت.»

ملاحظه میفرمائید که مرحوم صنعتی زاده با صداقت و دقت شرح زندگی خانوادگیش را  
 برشته تحریر کنیده و البته باید توجه داشت که این شرحها که قطعاتی از صفحات نخستین کتاب  
 (روزگاری که گذشت) می باشد نثری نسبتاً پخته و مفهوم و مأنوس است و خالی از زیبایی و  
 لطافت و حسن سلیقه و ذوق نویسنده گی هم نیست و در خواننده و شنونده تأثیر میگذارد. اما باید  
 بگویم که نوشته های دیگر مرحوم صنعتی زاده در کتابهای دیگرش چندان پخته و منطبق با  
 اصول نویسنده گی در ادب فارسی نیست . نثر صنعتی نثری شتاب زده ، بعضاً بی مبتدا و خبر ، و  
 در بعضی آنها انشاء غلط و املاء غلط و دارای لغات و کلمات فرنگی و در قالب نثر روزنامه نگاری  
 امروزی است ، که بسیار جای ، زیبایی و لطف نویسنده گی را فاقد است و چنانکه مرحوم  
 مبرور استاد فقید مجتبی میزوی متذکر شده است و ادوارد براون هم تذکر داده است صنعتی زاده  
 بیشتر از هر چیز به داستان پردازی و خیالپردازی داستانی توجه داشته است و گاه در بند لفظ  
 و معنی نبوده است.

حالا که بدو قلمه از نثر کتاب روزگاری که گذشت توجه فرمودید و گمان می کنم آنرا  
 پسندیده باشید اجازه فرمائید به قلمه دیگری از نثر صنعتی در کتاب (نادر فاتح دهلی) توجه  
 کنیم . کتاب نادر فاتح دهلی بلحاظ تسلسل مطالب و شرح داستانسرائی و توجه به ترغیب  
 خواننده بادامه مطلب بسیار زیبا و دلنشین تحریر شده است اما خالی از اشتباهات تاریخی و تقدم  
 و تاخر وقایع نیست .

خیالپردازی در داستانسرائی و مطالب غیر واقع را در متن حوادث واقع آوردن روش  
 معمول هر داستانسرای مشرق زمینی بوده است. در کتاب نادر فاتح دهلی صنعتی بواقع از مصمم  
 قلب تأثرات خود را از آدمکشیها ، غارتها ، قتل عامها ، مال اندوزیهای نادر بازگو میکند  
 و در عین حال خود ساختمگی ، بی پروائی ، قدرت روحی ، شجاعت ، سرعت وحدت تصمیم ،  
 طاقت و تحمل و سر بازی و فداکاری و سختی و اهمیت فتوحات افتخار آمیز و غرور انگیز این  
 چوپانزاده افشار قوچانی یا ایوردی را که بصورت یکی از سرداران وفاتحین نامدار معروف  
 عالم در آمده است میستاید و ناچار این تناقض احساس شخصی خود را که ناگزیر در دوسوی  
 قضیه طرفدار و مخالف دارد ، برای خواننده توجیه میکند و راه حل این توجیهات را همه جا  
 در ریشه شناسی وقایع خلق الساعه بازمی یابد . اگر نادر را در شکل مردی بلند بالا و سقیم  
 استخوان باشمشیر آخته و چهره ای خشمناک در جلوی میدان بزرگ شهر دهلی و بر روی سکوی

مسجد جامع آن شهر مانند شیری دژم و دیوانه‌ای زنجیر گسسته با فریاد و نعره‌های توفنده بکشید ، قتل عام کنید ، غارت کنید ، همه را بکشید ، تصویر می‌کند ، دوسه صفحه پیش از آن ، سیرو وقایع را چنان بررسی مینماید که ناچار ، نادر را که يك انسان است واسیر خور و خواب و خشم و شهوت مجبور باین درنده خوئی و خون‌آشامی می‌بیند .

اگر دردشت خبوشان نادر را درخیمه‌اش برای عتاب و خطاب بفرزند دلبنش رضاقلی میرزا و فرمان دادن به جلاد و از حدقه در آوردن چشمان نوجوان رشیدش مصمم و غران و خشمگین وصف می‌کند ، بدگمانی نادر ، ضعف مزاج او ، ناخوشی مزمن و کشنده معدی او را بقل از طبیب فرانسوی کشیش که در رکابش بوده بعنوان دلیل و مستند باز گو می‌کند ، و تن پروری ، خیانت ، بی‌تحرکی ، مال اندوزی و اختلاف سران قبائل و جنگجویان افشار ایرانی را با همگنان ابدالی افغانی ، از يك و دیگر طوائف که در اردوی نادر هستند برملا می‌سازد تا علت الملهای بدگمانی ، بی‌اعتمادی و بدبختی و درماندگی و عجز و مالیخولیای این سردار رقیب آتیلا و چنگیز و اسکندر و تیمور را بشناساند و او را در اواخر عمر چنان درمانده و در دست مکر و خدعه دوستان و اطرافیان گرفتار نشان میدهد که خواننده تصور میکند اگر خود او هم بجای نادر می‌بود و اینهمه مشکلات و مصائب و آلام و دروغ و خدعه و خیانت و نایمی را در می‌یافت و مریض و ضعیف هم بود و شبانه روز هم نمی‌خواهید و غذا هم نمی‌توانست خورد ، همان کارهایی را که نادر کرده است میکرد و قتل و غارت و چشم فرزند از حدقه بدر آوردن تنها راه حل مشکلاتش بود .

صنعتی‌زاده در اواخر کتاب نادر فاتح دهلی ، نادر را که تنها و بی‌کس و پرغم و حریص و نیمه شکست خورده و بدگمان است در راه بازگشت بایران در کنار رود (جهناب) او را در يك معبد بودائی خلوت و در میان جنگلی دور از سکنه و مردمان تصویر می‌کند که دو طوطی معبد را بر غنائم خود می‌افزاید و از معبد خارج ساخته و قفس آنها در چادر خویش می‌آویزد . اکنون قطعه‌ای از اواخر این کتاب را که گفتگوی نادر با این دو طوطی معبد بودا است بشنویم :

«... آنچه نادر می‌خواست خواب به چشمش بیاید ممکن نمی‌گردید چه هر لحظه ایلبارس خان با صد هزار از يك و تر کمن در جلو نظرش مجسم میشد و آرزو می‌کرد گرفتاری تصرف شهرهایی که محمد شاه در هندوستان باو واگذار کرده بود نداشت و هر چه زودتر خود را به خراسان رسانیده دمار از روزگار این یاغی جدید و سپاهش در می‌آورد . در همان حالی که نمیشد آنرا خواب یا بیداری دانست ملتفت شد که طوطیانی که در قفس هستند بسخن گفتن آمده و با یکدیگر مشغول محاوره شده‌اند . طوطی نر آن دیگری را مخاطب ساخته گفت خوب ، معجزه بودا را دیدی ، با آنکه مدت‌ها در این بت خانه بسر بردیم و خلق الناس همه از اطراف و اکناف عالم بزیارت آمده و دم فرو بستن و ندیدن و نشنیدن را از بودا تعلیم می‌گرفتند برای چند کلمه حرف و خنده بی‌جا خود و مرا اسیر و عبید کردی . طوطی ماده - حالا بی‌جهت تو غصه می‌خوری برای ما چه فرقی می‌کند در بت خانه هم من و تو باید در این قفس محبوس باشیم ، اینجا هم در این قفس محبوسیم ، در آنجا مردمان با خضوع و خشوع آمده در جلو بودا به سجده می‌افتند و در اینجا هم همان کار را در مقابل این شخص مینمایند .

طوطی نر - اینطور نیست تفاوت اینجا تا بت خانه از زمین تا آسمان است مردمی که در جلو این مرد کرنش و تمظیم مینمایند آنچه میکنند همه از ناعلاجی و تزویر و ریا است - این يك آدم بیچاره و بخت برگشته‌ای است که نمیداند چه میکند ، بگذار برای آنکه بدانی تا چه اندازه ندانسته و نفهمیده اینقدر خود را در عذاب انداخته حالا که غرق خواب است پیرسرم این اموال را که از هندوستان با خود میبرد و شب و روز تمام فکرش متوجه نگهداری آنها است برای چه کار و مقصودی میبرد . آنوقت سرش را از گوشه آن قفس در آورده گفت : نادرشاه با توهستم ، بگو ببینم این اموال بی حد و حساب را کجا میبری ؟

نادرشاه همانطور که خوابیده بود ، بدون آنکه چشمان خود را باز کند گفت : به ایران ، طوطی - آنجا که رسیدی اینهمه اموال را چه خواهی کرد ؟

نادر شاه - تمام را می برم به کلات در قلعه خدا آفرین ، آنجائیکه تمام دیوارهای از سنگ و ساروج و درش را از فولاد ساخته و دست احدی نمی تواند با آنجا برسد ، میگذارم . طوطی نر - بعد از آن چه خواهی کرد ؟

نادرشاه - همه را از یکدیگر جدا میکنم ، برای جواهرات خزینه مخصوصی میسازم ، و برای مسکوکات طلا و نقره ، خزینه جداگانه‌ای ترتیب میدهم . طوطی نر - پس از آن چه می کنی ؟

نادر شاه - مستحفظین مخصوص و امینی برای حفظ قلعه و خزائن خود تعیین میکنم و درب قلعه را حکم میدهم از داخل با قفلهای بسیار محکم قفل کنند و دستور میدهم نه کسی به قلعه داخل و نه خارج گردد و اگر احياناً برای کارهای مهم لازم شود کسی خارج و داخل شود باید بوسیله نردبانی که از بالای برج بزرگ میزنند آمد و رفت نمایند و پس از انجام هر کاری همان ساعت باید مستحفظین نردبان را به بالای برج بکشند .

وقتی که سخنان نادر به اینجا رسید هر دو طوطی قاه قاه شروع به خندیدن کرده و طوطی نر گفت ای دل غافل این مطلب را نمیدانی روزی میرسد که تو نیستی و در زیر خاک مدفون شده‌ای و مستحفظین قلعه برای آمد و رفت نردبانی را میگذارند و آمد و رفت می کنند و شبی فراموش مینمایند نردبان را بالا بکشند و عده‌ای که در انتظار بدست آوردن فرصتی بسر میبرند خود را به نردبان رسانده داخل قلعه کذایی تو میشوند و این اموال را تصاحب میکنند ، هر سکه از این پولها بدست کسی میافتد ، و هر يك از دانه‌های جواهر و الماسی که تو خود را صاحب آنها میدانی در هر شهر و کشوری در معرض معامله و خرید و فروش قرار میگیرد و تو مانند شتر داری هستی که این محمولات و خزائن را از هندوستان بایران می بری و از آنها ذره و مثقالی نصیب و عاید تو نخواهد شد .

از استماع این سخنان نادر شاه سراسیمه از جای خود بلند شد ، چشمان خود را بهم مالید ، نمی دانست آیا این سخنان را در خواب شنیده است یا در بیداری ، هیاهو و داد و فریاد ملوانان و سربازان ، با صدای خروشان رود (جهناب) میآمد . مدتی به قفس طوطی‌ها نظر دوخت و منتظر بود که طوطی‌ها سخنی گویند ، اما چون آنها بیداری نادر را دیدند سکوت کرده ، با آرامی چشمهای خود را که هزار منی داشت گاهی باز و بسته میکردند .



**راستی** را که این توصیف شاعرانه و ظریف بازتاب يك اندیشه فلسفی پرمعنا از ذهن **کتجکاو** خود نویسنده یعنی صنعتی زاده کرمانی نیست؟ فاعبر و ایا اولی الابصار . اما وصف صنعتی زاده از مکالمه طوطی و نادرشاه مارا بیاد قطعه معروف (پيروس وسينه آ Pyrrhus et Cinéas) شعر زیبای بوالو Boileau شاعر پارسی دوست و معاصر داسین و مولیر و لافونتین نویسندگان بزرگ فرانسه میاندازد.

بوالو قطعه شعری دارد که آنرا بعد از معاهده اکس لاشاپل Aix la - Chapelle برای تشویق لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه به صلح و جلو گیری از جنگهای او انشاء کرده است ، داستان اینگونه شروع می شود که (سینه آ) وزیر دانشمند شاهزاده ای جوان و جنگجو بنام پیروس است و روزی وزیر از شاهزاده می پرسد :

- برای چه این فیلهها ، این لنگرها ، این تجهیزات ، این کشتیها آماده شده اند تا ساحل کشور ما را ترک گویند .

پیروس جواب میدهد : - به رم میروند ، با آنجا که مرا می خیرانند .

- برای چه ؟

- برای فتح رم .

- کار شکوهمندی است و مسلماً شایسته شما و اسکندر است ، اما بعد از آنکه رم فتح شد آنوقت ای عالیجناب بکجا خواهیم رفت ؟

- آنوقت فتح بقیه اقوام لاتین آسان است و بدون شك می توانیم ممالکشان را مسخر سازیم .

- خوب فتوحات را بهمین جا متوقف میکنیم ؟

- نه ! با کوشش کمی سیرا کوز کشتیهای مارا در بندرهای خود حواهد پذیرفت ، سیسیل

را فتح خواهیم کرد . - خوب بعد از آن ؟

- بعد از آن يك باد موافق کافی است که کاراتاژ را فتح کنیم و دیگر هیچکس نمیتواند

جلوی ما را بگیرد . سینه آ میگوید درست است ، لیبی و عربستان و سواحل رودخانه

دن و روسیه را می گیریم و از رود گانژ می گذریم و اقوام سیت را بلرزه در می آوریم و تمام

نیمکره مسکون را در زیر تسلط خود خواهیم گرفت ، آنوقت چه میکنیم ؟

پیروس می گوید : آنوقت سینه آ عزیز ، فاتح ، خوشحال ، ما می توانیم سعادت مند

باشیم و بخندیم . سینه آ جواب می دهد : آه ای عالیجناب از همین امروز بدون خارج شدن از

کشورمان (اپیر) از بام تا شام چه کسی میتواند از خندیدن شما جلو گیری کند ؟

اگرچه مکالمه طوطی و نادرشاه از فلسفه و روحیه و فرهنگ عرفانی اسلامی و حتی فلسفه

و روحیه تصوف و جهان بینی قدیم ایرانی سرچشمه میگردد ، اما ارتباط مضمون اندیشه صنعتی

کرمانی و قالب بندی ادبی این مکالمه با بوالو شاعر فرانسوی و قطعه شعر پیروس و سینه آ

او بخوبی آشکار است . بهمین دلیل است که من حدس میزنم ممکن است مرحوم عبدالحسین

صنعتی زاده کرمانی با بعضی از قطعات کلاسیک فرانسه آشنائی داشته است . ولی با همه تفکر

عرفانی و فلسفه عمیق جهان بینی ایرانی و اسلامی که صنعتی در این مکالمه نشان داده است ،

شگفت آنکه خود او برای کسب مال و نطم و سختگیری در کار تجارت و کسب و کار و کوشش و

تلاش برای تحمیل ثروت و مال اندوزی ، بسیار کوشا و سختگیر و سخت کوش و در عین حال موافق

بوده است و در شرح حالش میخوانیم که از چهارده سالگی بکسب و تجارت پرداخته است و در جمع مال و اندوختن اموالی فراوان بسیار زائد بر احتیاجش تا آخرین لحظه هم بازنایستاده و غفلت نکرده است .

اما سبک نویسنده گی صنعتی زاده کرمانی بخصوص در داستانهای اجتماعی بیشتر تحت تأثیر نوشته های اولیه جمالزاده است ، اگرچه نتوانسته است انسجام عبارات و ذوق لطیف نویسنده گی جمالزاده را در کتب و آثارش بکار بندد .

عبدالحسین صنعتی زاده کرمانی نه تنها رمان نویس و داستان سرا و نمایشنامه نویس بوده ، بلکه از پس رنجهای دراز قرون و اعصار ولایتش کرمان و همشهریهایش کرمانیها ، و از پس رنجهای بیشماری که خود و خانواده اش ، پدرش ، مادرش ، اجدادش ، همسایگانش ، بستگانش داشته اند ، خواسته است با قلمش و با آثارش حامی ضعیف و مظلومان و یار بی کسان و یتیمان و درماندگان باشد تا آنجا که نه تنها با قلمش بلکه هر آنچه میتوانسته و با هر وسیله ای که می- شناخته در دو جهت و برای دوهدف کوشش کرده است اولاً با ارباب ظلم و جور درافتاده ، عاشق حکومت قانون و برقراری عدالت اجتماعی بوده ، تحت تأثیر افکار سید جمال الدین اسدآبادی و میرزا آقاخان کرمانی واقع شده ، در کار تأسیس و تنظیم و اداره یتیم خانه کرمان و خدمت به اطفال محروم و ولایت خود رنجها و مرارتها برده و در هر جای و در هر شهر و ده ، با هر کس آشنا می شده اگ مردمی و خدمت و تحمل مرارت برای خدمت به نوع بشر میدیده مرید و مشتاق و حامی و مداح میشده ، ثانیاً نمایشنامه نوشته و اجراء کرده و مانند پدرش بفرک ابداع و اختراع ماشین آلات کشاورزی و ماشین آلات بافندگی و زرگری و خطاطی و نساجی و آهنگری افتاده ، کتابفروشی باز کرده مداوماً و بدون وقفه در همه فرصتها روحیه و خصوصیات آن بازرگانی را داشته که سعدی علیه الرحمه در جزیره کیش شبی بمصاحبت او گذراند و هرگز از جمع مال و البته خرج مقادیری از آن در راه بنیاد و اداره یتیمخانه کرمان و چاپ کتب و آثار خودش بازنایستاده است .

اما با اینکه باقتضای طبع کنجکاو و ذهن پر جستجویش برای هر دو منظور سفرهای زیاد کرده است ، از دیدنیها و شنیدنیها و آثار قدیمه و مقابر و اعلام و زبانها و لهجهها و مسائل تاریخی و نحوه زندگی اقتصادی و اجتماعی مردمی که در شهرها میدیده و نقاطی که بازدید مینموده است سخن نگفته است ، شاید ذهن و فکرش همواره معطوف بآن دوهدف و تعبیه وسائل راحت فرزندان یتیم کرمان بوده است و فرصت آن نداشته است که جز به مصائب مردم کرمان و امید برقراری حکومت قانون بخصوص برای مردم کرمان بیاندهد . با آنکه بسبب کوششها و پی گیریهای مداوم ، از ثروتمندان کم نام و نشان ایران شده است شگفت است که هرگز نیاسوده و بجز در مورد یتیمخانه کرمان در اواخر عمر هرگز دیناری را بگشاده دستی و بوجه کریمانه و بدون حساب اقتصادی و سوداگری نبخشیده است و صرف نکرده است تا آنجا که گفته اند در اواخر عمر مردی بی سکون ، پر حرکت و کم گذشت جلوه کرده است .

بامید آنکه آثار و کتابهای صنعتی بوسیله جوانان کرمانی مورد تحشیه و انتقاد صحیح علمی قرار گیرد و بارها تجدید چاپ شود و جای خود را در ادبیات معاصر ایران آنگونه که شایسته است باز کند ، سخن کوتاه می کنم و بروح آرام یافته آن مرحوم رحمت میفرستم .